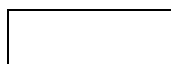
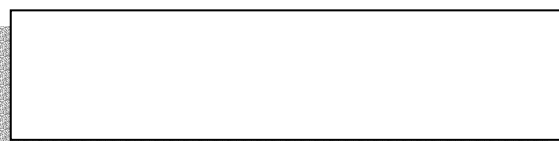
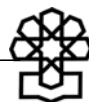


:

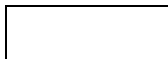


:

:



:



:

۲.....	چکیده
۳.....	مقدمه
۳.....	۱. نظریه‌های تبیین تقاضا برای آموزش عالی
۴.....	۲. تعریف تقاضای اجتماعی آموزش عالی
۵.....	۳. روش‌شناسی برآورد و تحلیل تقاضای اجتماعی آموزش عالی
۵.....	۴. سوابق بررسی عوامل شکل‌دهنده تقاضای اجتماعی
۷.....	۵. تقاضای آموزش عالی در گذشته
۹.....	۶. تقاضای آموزش عالی در آینده
۱۰.....	۷. درجه تحقق پیش‌بینی‌ها، علت‌ها و حقایق موجود
۱۲.....	۸. چالش‌های تقاضای اجتماعی آموزش عالی در ایران
۱۴.....	۹. پیامدهای تداوم روند موجود
۱۶.....	۱۰. راهکارها و نقش دولت
۱۷.....	خلاصه و نتیجه‌گیری
۲۰.....	فهرست منابع



رشد تقاضا برای ورود به آموزش عالی در ایران، اگر چه در ابتدا یک پدیده مبتلا به اکثر کشورهای توسعه یافته در دهه های گذشته و سپس کشورهای در حال توسعه به نظر می رسد، برخی جنبه های آن واقعیت هایی را در بردارند که چالش های مهم و اساسی این بخش و به طور کلی روند توسعه کشور را تشکیل می دهند. در این مقاله، با مروری بر یافته های مطالعات اخیر در همین زمینه و مقایسه وضعیت ایران با کشورهای دیگر، چالش های مذکور شناسایی و خط مشی های کلی مقابله با آنها معرفی شده اند.

در بررسی روند گذشته و پیش بینی آینده تقاضای اجتماعی، چالش های زیر تشخیص داده شد:

- نبود توازن ساختاری عرضه و تقاضا باعث شده که در طول دو دهه اخیر نسبت پذیرفته شدگان یا تقاضای تأمین شده از ۲۲/۵ درصد فراتر نرود و در عین حال نسبت پذیرفته شده به داوطلب در گروه زنان افزایش و در گروه مردان کاهش یابد.

- نبود عدم توازن تقاضای اجتماعی بر حسب گروه ها و رشته ها با خروجی های نظام متوسطه، به ارتباط ضعیف این دو و کم تأثیر شدن برنامه های هدایت تحصیلی در مقاطع بالاتر از متوسطه انجامیده است.

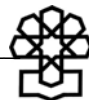
- حتی با توسعه فعالیت دانشگاه آزاد اسلامی از اواخر دهه شصت و متنوع سازی نسبی خدمات آموزش عالی، به دلایلی از جمله رایگان بودن آموزش عالی دولتی و احتمالاً کیفیت برتر آن، فشار تقاضا برای ورود به دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی همچنان وجود دارد.

- نسبت تقاضای اجتماعی آموزش عالی (تعداد داوطلبان) به گروه سنی متناظر، نه تنها افزایش نیافته، بلکه طی سال های ۷۹-۱۳۷۳ از ۳/۳ درصد به ۳/۲ درصد تنزل یافته که عامل این تنزل در کاهش نرخ مشارکت مردان بوده است. ضمناً عواملی دیگر باعث شده اند که این تقاضا در کلیه گروه های سنی نیز کاهش یابد.

با توجه به تفاوت نرخ مشارکت زنان و مردان در بازار کار و نیز تفاوت نرخ گذر مقاطع مختلف تحصیلات دانشگاهی، آثار این روند در بلند مدت به صورت کاهش ذخیره نیروی انسانی تحصیل کرده دانشگاهی در کل نیروی کار کشور است. ضمن این که به دلیل مهاجرت آنان به بهره مندی کافی از نیروی تربیت شده نیز دل نمی توان بست. در واقع تهدید ناشی از فقدان مشارکت در آموزش عالی دو چندان می شود.

وظیفه دولت در رفع چالش های مذکور در دو محور عمده زیر خلاصه می شود:

- دسترسی عمومی تر و متعادل تر آموزش عالی، هم سنگ با دسترسی عمومی به آموزش ابتدایی
- تصحیح ساختارهای اشتغال و کارکردهای بازار کار.



رشد تقاضا برای ورود به آموزش عالی، یکی از چالش‌های اساسی این بخش در دو دهه اخیر در کشورهای توسعه یافته و با تأخیر نسبی در کشورهای در حال توسعه بوده است. اگر چه تحولات جمعیتی و افزایش سطح مطالبات اجتماعی عامل اصلی این پدیده بوده تحولات نظام اقتصاد جهانی و افزایش تحرک شغلی و مبادلات نیروی انسانی در دهه اخیر نیز به افزایش تقاضا برای تحصیلات عالی کمک کرده است.

آموزش عالی هم ایران از این امر مستثنا نبوده و به دنبال تحولات جمعیتی دهه شصت، با چالش رشد جمعیت متقاضی آموزش عالی در اواخر دهه گذشته و این دهه مواجه شده است. در بررسی این روند در ایران، بسیاری از ویژگی‌های مشترک در بین کشورها را می‌توان یافت، لیکن برخی چالش‌های مهم در این زمینه که با وضعیت نیروی انسانی در اقتصاد ایران اهمیت دو چندان می‌یابند، قابل تأمل هستند. در این مقاله، ابتدا نگاهی کوتاه به وضعیت تقاضای آموزش عالی در ایران و روند پیش‌بینی شده برای آن در ده سال آتی خواهیم داشت و سپس چالش‌های مهم بخش آموزش عالی و اقتصاد ایران را از این منظر شناسایی و خط مشی‌های اساسی مقابله با آن معرفی خواهیم کرد.

آموزش عالی، هم دارای ویژگی‌های یک کالای مصرفی است و هم ماهیت سرمایه‌گذاری دارد. از بعد مصرفی، انگیزه افراد، در واقع، بهره‌گیری از تحصیلات به خاطر خود آن، یا کسب علم است. با در نظر گرفتن این بعد، تقاضا برای آموزش عالی را می‌توان با استفاده از نظریه استاندارد نئوکلاسیک در مورد رفتار مصرف‌کننده توصیف کرد. برطبق این نظریه، مصرف‌کننده، بسته‌ای از کالاها و خدمات را انتخاب می‌کند که برای او دارای بالاترین مطلوبیت ممکن با توجه به قیود (بودجه) معین باشد. به این ترتیب، همانند هر کالا یا خدمت دیگر، تقاضا برای آموزش عالی در قبال تغییرات درآمد و قیمت، حساس و تابع آن است.

با بسط نظریه سرمایه‌انسانی، آموزش و پرورش، از جمله آموزش عالی، به منزله یک کالای سرمایه‌ای تلقی گردید. مطابق این نظریه، دانش‌آموزان و دانشجویان پول و وقت خود را به امید کسب عواید بیشتر در آینده سرمایه‌گذاری می‌کنند. فرضیه نهفته در این نظریه آن است که تحصیلات بیشتر باعث می‌شود فرد در آینده مولدتر شود و این مسأله به معنای ظرفیت درآمدی بیشتر در طول دوره زندگی فرد است. معرفی این مفهوم و به طور کلی رویکرد سرمایه‌انسانی در مباحث تقاضای آموزش عالی، جایگاه مهمی پیدا کرده است.

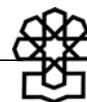
در واقع در نظریه نئوکلاسیک، تقاضای فرد برای آموزش عالی، حاصل مقایسه مطلوبیت مصرف حال و آینده با توجه به قیود معین است و در نظریه سرمایه‌انسانی، تقاضای وی حاصل مقایسه بازده شقوق مختلف سرمایه‌گذاری است. لذا چه آموزش عالی را یک کالای مصرفی بدانیم چه سرمایه‌گذاری، دو گروه اصلی از متغیرهای مؤثر بر تقاضای آموزش عالی، درآمدها و هزینه‌ها یا جریان منافع و هزینه‌ها هستند که



هر یک تعاریف گسترده و متنوعی دارند. آنچه جریانهای درآمدی را تعیین خواهد کرد، نتیجه تعامل عرضه و تقاضای نیروی کار تحصیل کرده و تعیین دستمزد نسبی در این بازار است. اگرچه عوامل دیگری که بر تصمیم افراد یا تقاضای آنان برای تحصیلات دانشگاهی اثر می‌گذارند فراتر از عوامل مربوط به درآمد یا هزینه هستند، مطالعات مختلف نشان داده است که تقاضا برای آموزش عالی، بیش از هر عامل دیگر تحت تأثیر بازده اقتصادی آن قرار دارد که این بازده خود نتیجه تعامل نیروهای عرضه و تقاضا در بازار کار است. لذا وضعیت بازارکار ارتباطی تنگاتنگ با تقاضا برای آموزش عالی دارد. علاوه بر منافع مالی به صورت دستمزد بیشتر یا جریان درآمدی بیشتر، منافع غیرمادی از قبیل افزایش حیثیت و اعتبار اجتماعی، قدرت تحلیل و تخصیص بهتر منابع یا درآمد معین، انتخاب‌های آگاهانه در کلیه موارد زندگی، سلامت و بهداشت و بهبود رفتار اجتماعی نیز برای فرد متصور است که در تصمیم‌گیری خود لحاظ می‌کند. در بین عوامل غیردستمزدی، امنیت شغلی و احتمال یافتن شغل، از مهمترین عواملی هستند که افراد در تصمیم‌گیری خود مدنظر قرار می‌دهند؛ بویژه این‌که معمولاً در شرایط افزایش نرخ بیکاری، بیکاری از سطوح تحصیلی بالا به سطوح تحصیلی پایین‌تر منتقل می‌شود و در این شرایط حتی اگر درآمد بیشتری متصور نباشد، افراد صرفاً برای فرار از بیکاری سطوح پایین‌تر، به تحصیلات دانشگاهی رو خواهند آورد. با تلفیق نظریه سرمایه انسانی با نظریه نئوکلاسیک استاندارد مصرف، یا به عبارتی با اضافه‌کردن انگیزه سرمایه‌گذاری به مباحث مصرفی آموزش، مصرف‌کننده در واقع برای تخصیص مصرف خود به دو زمان متفاوت (Inter – temporal Problem) تصمیم‌گیری توجه می‌کند. در واقع با حل این مسأله، بهینه‌یابی تقاضای فرد برای خدمات آموزشی به صورت تابعی از درآمد، هزینه مستقیم (شهریه)، هزینه غیرمستقیم (درآمدهای از دست رفته) و دستمزد نسبی (تفاوت دستمزد افراد تحصیل‌کرده و غیرتحصیل‌کرده) به دست می‌آید.

تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی، حاصل مجموع تقاضاهای انفرادی است و مجموع تصمیمات افراد در مورد نوع و مدت تحصیل، تقاضای اجتماعی آموزش عالی را شکل می‌دهد. لذا می‌توان گفت تقاضای اجتماعی آموزش عالی، تابعی از دو گروه عوامل است: یک گروه عواملی است که فردی است و گروه دیگر مربوط به تصمیمات دیگران و شرایط عمومی مؤثر بر تصمیم افراد است. بدیهی است هر دو گروه از عوامل مذکور در تعیین تعداد افراد واجد شرایط ورود به آموزش عالی و نیز تعداد افراد متقاضی از بین واجدان شرایط دخیل‌اند.

شناسایی و تحلیل عوامل مؤثر بر تقاضای فردی آموزش عالی، نکات بسیار مهمی را از فرایند تصمیم‌گیری افراد برای سرمایه‌گذاری آموزشی آشکار می‌سازد؛ لیکن سیاست‌گذاری برای سرمایه‌گذاری آموزشی و توسعه ظرفیت‌ها مستلزم پیش بینی تقاضای اجتماعی آموزش عالی است که این خود نیازمند شناسایی عوامل مؤثر بر رفتار جمعی یا تابع تقاضای اجتماعی آموزش عالی است.



تقاضای اجتماعی آموزش در سطح ابتدایی و متوسطه، از طریق تحلیل اطلاعات جمعیتی، از نظر ساختار سنی جمعیت، نرخ تولد و مرگ و میر، نرخ رشد طبیعی و ...، که تعداد جمعیت گروه‌های سنی مدرسه رو بر اساس آن پیش‌بینی می‌شود، تعیین می‌گردد؛ ولی برای پیش‌بینی تقاضای اجتماعی آموزش عالی، تنها تحلیل‌های جمعیتی کافی نیست؛ زیرا الزاماً تمام جمعیت گروه سنی متناظر، متقاضی ادامه تحصیل در دوره‌های عالی نخواهند بود. این مسأله، به ویژه در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته گروهی از جمعیت سنی متناظر که به دلایل مختلف ممکن است حتی در مقطع ابتدایی و متوسطه، تمایلی به ثبت نام و تحصیل نداشته باشند، حادث است. لذا در مورد آموزش عالی، علاوه بر پیش‌بینی روند تحولات جمعیتی، تحلیل تحولات نرخ ثبت نام (در کشورهای که محدودیت پذیرش ندارند) و نرخ مشارکت در آموزش عالی یا نسبتی از گروه سنی متناظر که متقاضی ورود به دوره‌های آموزش عالی هستند (در کشورهایی که محدودیت پذیرش دارند) و نیز شناسایی عوامل مؤثر بر آن، ضرورت می‌یابد.

به این ترتیب، تحلیل و پیش‌بینی دقیق تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی مستلزم توجه به سه عامل اصلی، یا به عبارتی سه مرحله شکل‌گیری تقاضای اجتماعی است:

۱. روندهای جمعیتی که مشخص‌کننده جمعیت بالقوه متقاضی آموزش عالی از نظر سنی هستند؛
۲. شاخص‌های گذر تحصیلی (نرخ ارتقا، تکرار و ترک تحصیل) در مقاطع قبل از دانشگاه که تعیین‌کننده تعداد جمعیت واجد شرایط برای ورود به آموزش عالی هستند؛
۳. عوامل تعیین‌کننده تقاضای افراد برای آموزش عالی یا توصیف تقاضای خصوصی آموزش عالی که تعداد افراد متقاضی بالفعل را از بین جمعیت واجد شرایط برای ورود به آموزش عالی تعیین می‌کنند.

نقطه شروع مطالعات تقاضای اجتماعی آموزش عالی، توصیف روند تقاضا برحسب داوطلبان یا ثبت نام و تغییرات نرخ مشارکت و نرخ ثبت نام برای دستیابی به یک الگو یا، به تعبیر برخی، نقشه ثبت نام است^۱.

بررسی‌های انجام شده از روند ثبت نام در کشورهای مختلف، در سالهای اخیر حاکی از آن است که پس از یک دوره کاهش نرخ ثبت نام، روند افزایش آن آغاز شده و این افزایش عمدتاً به دلیل افزایش حضور زنان در مقاطع عالی بوده است (Clowes 1986) در برخی از بررسیهای دیگر، آثار انفجار جمعیتی را بامقایسه درصد تغییرات ثبت نام و درصد تغییرات جمعیت در سنین دانشگاهی تحقیق و مشاهده کرده اند که علی‌رغم به حداقل رسیدن درصد تغییرات جمعیت در سنین دانشگاهی یا، به عبارتی، محور تدریجی پیامدهای انفجار جمعیتی، درصد تغییر نرخ ثبت نام ثابت مانده است. لذا می‌توان گفت صرف‌نظر از تحولات جمعیتی، عوامل دیگری نیز تمایل ورود به آموزش عالی را در بین گروه‌های سنی

۱. در کشورهایی که محدودیت پذیرش ندارند، تعداد ثبت نام سال اول، همان تقاضای اجتماعی محسوب می‌شود؛ ولی در کشورهایی که محدودیت پذیرش دارند، داوطلبان ورود به دانشگاه (Applicants) تقاضای اجتماعی را تشکیل می‌دهند.



مختلف افزایش داده‌اند [Frances 1985]. به این تعبیر می‌توان گفت بخش آموزش عالی در بسیاری کشورها به تدریج پذیرای افراد مسن‌تر خواهد بود.

از نظر پالسن، آثار متغیرهای اقتصادی بر ثبت نام، اغلب پیچیده و دارای نتایج چندگانه برای سطوح مختلف جامعه است و اثرات کلی شرایط اقتصادی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی از طریق تأثیر آن بر فرصت‌های شغلی نمود پیدا می‌کند. [Paulsen, 1990] رکود عمومی فعالیت‌های اقتصادی معمولاً فرصت‌های شغلی را کاهش می‌دهد و این تأثیر منفی برای افراد غیر تحصیلکرده بیشتر است. لذا رکود عمومی، برانگیزاننده تقاضاست. به

اعتقاد وی در صورت تداوم رکود و بدتر شدن شرایط، الگوی تقاضا به نفع رشته‌های فنی - حرفه‌ای تغییر خواهد کرد و تنها در صورتی که چشم اندازی از رونق و افزایش فرصت‌های شغلی برای تحصیلکردگان مشاهده شود، الگوی تقاضا به سمت رشته‌های نظری تغییر خواهد یافت.

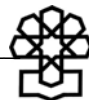
یکی دیگر از عواملی که در توصیف روند تقاضای اجتماعی آموزش عالی به آن اشاره می‌شود، وضعیت مالی آموزش عالی - بودجه دولتی در مؤسسات دولتی و شهریه و سایر درآمدها در مؤسسات خصوصی - است. این عامل، به ویژه در دانشگاه‌ها و مؤسساتی که هم از حمایت‌های دولتی بهره‌مندند و هم مجاز به اخذ شهریه هستند، بیشتر خود نمایی می‌کند؛ چرا که در شرایط مالی نامناسب، دانشگاه‌ها مجبور به افزایش شهریه می‌شوند که این تأثیر مستقیم بر تقاضا دارد.

نتایج یکی از تحقیقات مشابه در سال‌های اخیر حاکی است که عواملی مثل تفاوت دستمزد تحصیلکردگان و غیر تحصیلکردگان، رشد اشتغال در صنایع مبتنی بر دانش، مخارج دولتی و خط مشی‌های مربوط به ثبت نام، از مؤثرترین عوامل مؤثر بر تقاضای آموزش عالی به شمار می‌روند که تعیین می‌کنند تقاضای واقعی در آینده بیشتر یا کمتر از نرخ مشارکت کنونی خواهد بود (NSB, 1999).

آثار ترکیبی متغیرهای اجتماعی مانند عوامل خانوادگی (تحصیلات والدین) و متغیرهای اقتصادی نیز از نکات جالب توجه پژوهش‌های انجام شده است (Kane, 1994).

برخی دیگر از محققان نشان دادند که افزایش جمعیت نمودی از افزایش عرضه نیروی کار تحصیلکرده و کاهش نرخ بازده تحصیلات بحساب آمده ولذا عاملی برای کاهش انگیزه ادامه تحصیل بوده است. جالب این که این کاهش نرخ حضور در بین پسران، به یک تغییر جهت (شیفت) دائمی در نرخ مشارکت آنان در نظام آموزشی تبدیل شده است (Card & Lemieux, 2000).

در بررسی‌های مقایسه‌ای دو بخش خصوصی و دولتی مشاهده شده است که نرخ بیکاری تأثیری مثبت و معنادار بر نسبت تقاضای دولتی به خصوصی دارد؛ به طوری که افزایش نرخ بیکاری، قیمت نسبی آموزش عالی دولتی (شامل فقط هزینه غیر مستقیم) به خصوصی (شامل هزینه مستقیم و غیر مستقیم) را کاهش می‌دهد (Kroncke & Ressler, 1993).



اولین آزمون سراسری دانشگاه‌ها پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۲ برگزار شد و از آن سال به بعد تعداد داوطلبان مرتباً روبه افزایش بوده و علی‌رغم برگزاری اولین آزمون مستقل ورود به دانشگاه آزاد اسلامی در سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ و آغاز پذیرش رسمی این دانشگاه، به دلایلی چون رایگان بودن آموزش عالی دولتی و احتمالاً کیفیت آموزشی برتر آن، بر شدت تقاضا برای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی همچنان افزوده شده است؛ به طوری که در جدول شماره (۱) نیز دیده می‌شود، در طی سال‌های ۷۹-۱۳۶۲ نسبت پذیرفته شدگان دولتی به داوطلبان از ۱۳/۲ درصد فراتر نرفته است. با لحاظ کردن پذیرش دانشگاه آزاد اسلامی نیز باتوجه به این که تعداد بسیار زیادی از این پذیرش در هر دو نظام مشترک هستند، نسبت پذیرفته شده به داوطلب از ۲۳ درصد فراتر نمی‌رود.

در سال‌های اخیر، سهم زنان در تقاضا برای آموزش عالی افزایش یافته است. علاوه بر این افزایش، افزایش سهم آنان در تقاضای قابل تأمین نیز قابل توجه و تأمل است. ارقام جدول (۱) نشان می‌دهند که نسبت پذیرفته شده به داوطلب در گروه زنان افزایش و در گروه مردان کاهش یافته است.

چنانچه در ارقام جدول (۲) دیده می‌شود، نرخ مشارکت مردان در اصلی‌ترین گروه سنی (۲۴-۲۰ سال) از سال ۱۳۷۵ به بعد پیوسته در حال کاهش بوده است. در مقابل، نرخ مشارکت زنان در این گروه سنی افزایش یافته است. از طرف دیگر کاهش نرخ مشارکت کل مردان (در تمام گروه‌ها) از سال ۱۳۷۵ به بعد نشان می‌دهد که این تقاضا به گروه‌های سنی دیگر انتقال نیافته که این موضوع نیز قابل تأمل و بررسی است. چنانچه تقاضا به گروه‌های سنی بالاتر انتقال یافته بود، عواملی مثل دلسردی ناشی از نظام گزینش دانشجویی می‌توانست مطرح باشد؛ لیکن کاهش نرخ مشارکت به این شکل حاکی از آن است که ریشه‌های این مسأله را باید در عوامل دیگر جستجو کرد.

از طرف دیگر، توزیع تقاضای اجتماعی آموزش عالی در گروه‌های سنی مختلف نشان می‌دهد که (اگر سن متعارف ورود به دوره‌های دانشگاهی را سنین ۲۴-۱۸ سال بدانیم) اولاً درصد گروه سنی بالای ۲۴ سال همواره در بین پسران نسبت به دختران بیشتر است که به دلیل خدمت نظام وظیفه این تأخیر منطقی و قابل توجیه است؛ لیکن در طول سال‌های مورد بررسی، سهم گروه سنی ۲۴-۱۸ سال در کل تقاضای دختران به تدریج افزایش یافته و از گروه سنی بالاتر کاسته شده است، درحالی که در مورد پسران، علی‌رغم کاهش نسبی سهم متقاضیان ۲۴-۱۸ ساله، سهم گروه سنی بالای ۲۴ سال نیز کاهش یافته است. باتوجه به قانون خرید خدمت نظام وظیفه مصوب سال ۱۳۷۶ می‌توان گفت که تعدادی از متقاضیان پسر آموزش عالی صرفاً با انگیزه تأخیر در سربازی، متقاضی ورود به دانشگاه بوده‌اند که پس از این مصوبه به طور کلی از خیل متقاضیان کنار رفته‌اند و از این سال به بعد تقاضای اجتماعی به گروه‌های سنی بالاتر منتقل نشده است.



از طرف دیگر، توزیع متقاضیان آموزش عالی برحسب سال فارغ التحصیلی به تفکیک گروه آزمایشی نشان می‌دهد که درصد دیپلمه‌های بیش از چهار، پنج و شش سال قبل در گروه‌های علوم انسانی و هنر بیشتر است.^۱

-

بانگاهی به ترکیب متقاضیان برحسب گروه ملاحظه می‌شود^۲ که از سال ۱۳۷۵ تعداد متقاضیان مرد در همه گروه‌ها کاهش یافته، ولی کمترین کاهش در گروه علوم ریاضی و فنی اتفاق افتاده است. در سال ۱۳۷۶، داوطلبان مرد در دو گروه علوم تجربی و انسانی کاهش و در گروه‌های علوم ریاضی و فنی و هنر افزایش یافته، ولی افزایش گروه هنر بیش‌تر بوده است.

افزایش سهم گروه علوم ریاضی و فنی و کاهش سهم علوم انسانی (به استثنای سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷) در کل متقاضیان در سال‌های اخیر چشمگیر بوده است. به ویژه این‌که در داخل گروه علوم ریاضی و فنی سهم زنان در سال‌های اخیر افزایش یافته و از سهم مردان کاسته شده است و در مقابل، چون افزایش سهم زنان در گروه علوم انسانی به اندازه‌ای نبوده که کاهش تقاضای مردان در این گروه را جبران کند، سهم علوم انسانی در کل تقاضا، در سال‌های اخیر کاهش یافته است.

سهم متقاضیان زن در گروه علوم تجربی و هنر نیز روند افزایشی داشته است (به استثنای هنر در سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸). در مقابل، سهم متقاضیان مرد در گروه علوم تجربی و هنر (به استثنای هنر در سال ۱۳۷۸) کاهش یافته و کلاً رشد تعداد متقاضیان در این دو گروه با نوسان بیش‌تری نسبت به گروه‌های دیگر مواجه شده است.

-

توزیع علاقه‌مندی به انواع آموزش‌ها (جدول ۶) نشان می‌دهد^۳ که نسبت تقاضا برای دوره‌های شبانه به کل تقاضا تا سال ۱۳۷۴ افزایش و پس از آن کاهش یافته و مجدداً در سال ۱۳۷۹ با افزایش همراه شده است. ضمن این‌که در کلیه سال‌ها، به استثنای سال ۱۳۷۹، درصد مردان از زنان بیش‌تر بوده است.

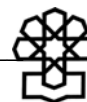
روند تقاضا برای دوره‌های نیمه حضوری نیز تقریباً همان روند دوره‌های شبانه است. تقاضا برای مراکز تربیت معلم با نوسان بیش‌تری همراه بوده است. روند تقاضا برای رشته‌های نیمه متمرکز نیز تا حدودی معکوس روند تقاضای دوره‌های شبانه و نیمه حضوری بوده است.

تأسیس دانشگاه‌های غیرانتفاعی، گامی دیگر در جهت تنوع بخشیدن به نظام عرضه آموزش عالی و بهره‌گیری از امکانات بخش خصوصی برای پاسخگویی به تقاضای اجتماعی بود. تقاضا برای این نوع از آموزش عالی در دوره کوتاهی که از عمر آن می‌گذرد (به دلیل تجربه تأسیس دانشگاه‌های غیرانتفاعی نوع

۱. برای اطلاع از جزئیات این توزیع ها به فصل سوم (قارون، الف، ۱۳۸۰) مراجعه شود.

۲. همان منبع

۳. همان منبع



دوم و انحلال آن‌ها) با افت و خیز همراه بوده است. ضمن این‌که در این خصوص نیز همواره نسبت تقاضای مردان بر زنان تفوق داشته است.

برآورد کمی تقاضای آموزش عالی به درک بهتر جوانب نیاز اجتماعی به آموزش عالی که پاسخگویی به آن یکی از رسالت‌های بخش آموزش عالی، است کمک کرده است. در این‌جا نتایج پیش‌بینی تقاضای اجتماعی آموزش عالی در ایران در دوره ۸۸-۱۳۸۰ که با استفاده از چهار روش زیر انجام شده، ارائه می‌شود^۱ (جدول ۲).

روش اول: پیش‌بینی تقاضای اجتماعی کل، برحسب جنس و برحسب گروه‌های آزمایشی با استفاده از روش VAR (Vector Autoregression) که در آن بین مقادیر با وقفه متغیرها و مقادیر جاری متغیر الگو ارتباط برقرار می‌شود.

روش دوم: تعقیب گروه‌های هم سن و سال (Cohort) و برآورد خروجی‌های نظام متوسطه.

روش سوم: پیش‌بینی تقاضای اجتماعی با استفاده از پیش‌بینی نرخ مشارکت گروه‌های سنی جمعیت در آموزش عالی.

روش چهارم: برآورد تابع تقاضای اجتماعی آموزش عالی در ایران و شناسایی عوامل مؤثر بر آن. وجه مشترک همه روش‌های به کار گرفته شده، تأکید بر روند متغیرهای جمعیتی بوده است. طبق ارقام به دست آمده، تقاضای اجتماعی زنان در اولین سال پیش‌بینی (۱۳۸۱) حداقل ۸۵۱ هزار نفر و حداکثر ۹۹۹ هزار نفر بوده که با روند افزایشی، به حداقل یک میلیون نفر و حداکثر ۱/۱۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۳۸۵ و نیز حداقل ۱/۱۰۰/۰۰۰ نفر و حداکثر ۱/۲۵۰/۰۰۰ در سال ۱۳۸۸ خواهد رسید. میانگین ساده برآوردهای نهایی سه روش این ارقام را به ترتیب ۸۷۰ هزار نفر، ۱/۰۹ میلیون نفر و ۱/۱۹ میلیون نفر نشان می‌دهد.

تقاضای اجتماعی پسران در سال ۱۳۸۱ حداقل ۶۳۲ هزار نفر و حداکثر ۶۴۸ هزار نفر بوده که در سال ۱۳۸۵ به حداقل ۵۹۶ هزار نفر و حداکثر ۷۵۴ هزار نفر و در سال ۱۳۸۸ به حداقل ۵۳۱ هزار نفر و حداکثر ۸۲۹ هزار نفر می‌رسد. میانگین سه روش برای تقاضای اجتماعی پسران، ارقام ۶۲۷ هزار نفر، ۶۵۱ هزار نفر و ۶۳۵ هزار نفر را به دست می‌دهد.

با توجه به برآوردهای به دست آمده، موج فزاینده تقاضای اجتماعی آموزش عالی حداقل تا سال ۱۳۸۳ ادامه خواهد یافت و پس از آن با پشت سرگذاردن نقطه اوج جمعیت ۲۴-۱۸ ساله ناشی از انفجار جمعیتی دهه شصت به تدریج به حالت یکنواخت یا حتی کاهش میل می‌کند. لذا شاید بتوان گفت که بحران تقاضای اجتماعی، در صورتی که برنامه حساب شده و به موقع برای جذب تقاضای اجتماعی متراکم شده

۱. علاقه‌مندان برای اطلاع بیشتر از روش برآورد و جزئیات آن به (قارون، ۱۳۸۰) و (اکبری، ۱۳۸۰) مراجعه فرمایند.

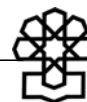


پنج سال آینده به اجرا درآید، قابل حل باشد؛ لیکن واقعیت های موجود حاکی از برخی چالشهای اساسی در این مورد هستند که بخشهای بعدی مقاله به آن اختصاص دارد.

آمار شرکت کنندگان درکنکور سراسری سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ حاکی است که روند کاهش تقاضا از سوی مردان شدیدتر از روندی است که در پیش بینیها فرض شده است (جدول شماره ۳). این واقعیت حاکی است عوامل ضد انگیزه برای شرکت مردان درآموزش عالی بسیار قوی است و شرایط اقتصادی اجتماعی موجود این روند را تشدید کرده است. در بین عوامل شناسایی شده، مشارکت روزافزون زنان در بازار کار و نرخ بیکاری تحصیلکردگان، مهمترین عواملی هستند که باعث می شوند تقاضای مردان برای آموزش عالی کاهش یابد.

طبق نتایج به دست آمده از برآورد الگوی تقاضای اجتماعی مردان برای آموزش عالی در ایران، تقاضای مذکور از یک الگوی نمایی نسبت به متغیر جمعیت واجد شرایط (از نظر سنی) پیروی می کند که نرخ بیکاری تحصیلکردگان و نرخ مشارکت زنان در بازارکار عوامل تعدیل کننده (اثر منفی) و نرخ رشد اقتصادی تقویت کننده (اثر مثبت) آن هستند^۱. معنادار بودن ضریب نرخ مشارکت زنان در بازار کار نشان می دهد که علاوه بر چشم انداز بازده تحصیلات، تهدید شدن فرصت های شغلی مردان توسط زنان به منزله افزایش هزینه فرصت تحصیلات عالی تلقی می شود و اثر منفی بر تقاضای مردان برای ورود به دانشگاه دارد. تأثیر نه چندان مهم (از نظر مقدار) نرخ رشد اقتصادی در مقایسه با نرخ بیکاری و نرخ مشارکت زنان می تواند به این مسأله تعبیر شود که متقاضیان آموزش عالی اگرچه رشد اقتصادی را به منزله چشم اندازی از توسعه فرصت های شغلی برای تحصیلکردگان تلقی می کنند، در عین حال این عامل را با اطمینان کمتر وارد تصمیم گیری خود می سازند و شرایط موجود را بیشتر برای تهدید فرصت های شغلی فراهم می بینند تا ایجاد فرصت های شغلی. این پدیده یک پیامد معمول اقتصادهایی است که با اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی و کاهش مخارج مصرفی و سرمایه گذاری دولت و ناتوانی بخش خصوصی در پرکردن شکاف بین تقاضا و عرضه مشاغل به آن مبتلا می شوند. در این اقتصادها جذابیت بازارهای مالی و جذب سرمایه ها به امور سفته بازی - به دلیل بازده بیشتر و کوتاه مدت آن نسبت به فعالیت های تولیدی - خود به کاهش فرصت های شغلی کمک می کند و سودآوری بالای فعالیت های غیر مولد، چشم انداز بازارکار را در جهت کاهش فرصت های شغلی ترسیم می کند. در چنین شرایطی، حضور نیافتن در بازارکار نسبت به هر زمان دیگر با هزینه بیشتر همراه است و چالش افراد به جای دستمزد بیشتر، یافتن شغل است. این مسأله همراه با تداوم افزایش سهم زنان در تقاضای آموزش عالی، تبعاتی را به صورت

۱. (قارون، الف، ۱۳۸۰)، فصل چهارم



الگوی تار عنکبوتی بربازار کار و اقتصاد کشور خواهد داشت که به عنوان یک زنگ خطر باید جدی گرفته شود.

. -

بدین ترتیب می‌توان گفت پدیده رشد تقاضای اجتماعی در ایران اگر چه به لحاظ کلی با بسیاری از کشورها مشابهت دارد، به لحاظ ترکیب جنسی و شرایط زمینه، تفاوت‌های قابل تأمل دارد. بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در کشورهای توسعه یافته در شرایطی به صورت یک مسأله مطرح شد که اولاً متوسط نرخ بیکاری مذکور بالای ۱۰ درصد بود و ثانیاً فرصت‌های شغلی موجود در بخش دولتی و خصوصی برای فارغ‌التحصیلان درمقایسه با کشورهای درحال توسعه از توازن بسیار بیشتری برخوردار بود.

نکته قابل توجه دیگر در مورد تفاوت این دو گروه از کشورها آن است که این دو گروه در شرایط متفاوت از نظر ساختار جمعیتی و نرخ پوشش تحصیلی با این چالش مواجه شده‌اند؛ به عبارت دیگر، کشورهای درحال توسعه در شرایطی با مسأله ازدیاد تقاضای اجتماعی آموزش عالی مواجه شده‌اند که هنوز تعداد بسیار زیادی جمعیت لازم‌التعلیم رو به رشد را در آینده باید پاسخگو باشند. نکته دیگر در این خصوص، تفاوت در زمینه افزایش تقاضاست؛ به این معنا که در کشورهای توسعه یافته، بخش مهمی از رشد تقاضا مربوط به رشد نرخ مشارکت در آموزش عالی است؛ در حالی که در ایران عامل جمعیتی غالب است و نرخ مشارکت، به ویژه در مورد مردان، چندان مطلوب نیست.

. -

طبق نتایج یک بررسی مقایسه‌ای از برخی شاخص‌های آموزش عالی در ایران و چند کشور^۱ که تقریباً نیمی از آن‌ها کشورهای دارای شاخص توسعه انسانی بالا و نیمی دیگر (از جمله ایران) دارای شاخص توسعه انسانی متوسط هستند، نرخ ثبت نام ناخالص آموزش عالی در ایران فقط یک درصد از متوسط آن در کشورهای با شاخص توسعه انسانی متوسط بیش‌تر بوده است. از طرف دیگر، نرخ ثبت نام ناخالص ترکیبی تمام سطوح آموزشی نیز نشان داده که ایران با میانگین کشورهای مورد بررسی (۸۳٪ برای مردان و ۸۴٪ برای زنان) از این لحاظ نیز فاصله دارد و این گویای این واقعیت است که کمبود ظرفیت توسعه سرمایه انسانی از سطوح قبل از آموزش عالی آغاز می‌شود.

پایین بودن نرخ ثبت نام ناخالص آموزش عالی در ایران نشان می‌دهد که میزان سرمایه‌گذاری انجام شده و نرخ پوشش تحصیلی کنونی به هیچ وجه پاسخگوی جمعیت در حال رشد آن نیست. صرف نظر از نرخ پوشش تحصیلی، تعیین درجه کفایت این میزان نیروی متخصص برای تداوم و توسعه فعالیت‌های اقتصادی-اجتماعی و ایجاد زمینه‌های توسعه پایدار در کشور، سؤال است که مطرح می‌شود و به سادگی نیز نمی‌توان بدان پاسخ گفت؛ لیکن به طور مقدماتی، چنانچه نسبت نیروی کار تحصیلکرده به کل



نیروی کار در ایران و چند کشور جهان را ملاک قرار دهیم، این مقایسه نشان می‌دهد که ایران از لحاظ شاخص کل به حداقل‌ها نزدیک است؛ ولی شاخص مربوط به زنان وضعیت بهتری دارد. صرف نظر از این‌که تحرک شغلی در بین مردان نسبت به زنان بیشتر است و این عامل می‌تواند همراه با عامل دستمزد علت اشتغال پایین تحصیلکردگان مرد نسبت به زن باشد، لیکن به نظر می‌رسد که عامل مهاجرت نیز در این پدیده بی‌تأثیر نباشد. نرخ بیکاری تحصیلکردگان نیز در اکثر کشورهای تحت بررسی^۱ از جمله ایران برای زنان بیش از مردان است و این موضوع به دنبال افزایش چشمگیر مشارکت زنان در آموزش عالی و در بازارکار در دو دههٔ اخیر کاملاً قابل توجیه و افزایش آن در آینده قابل پیش بینی است.

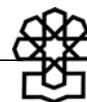
بر طبق همین بررسی می‌توان گفت نرخ بیکاری تحصیلکردگان در ایران در سطح حداقل است و با توجه به پایین بودن مقدار شاخص اول (یعنی نسبت شاغلان تحصیلکرده) مازاد نیروی کار تحصیلکرده اگرچه به مفهوم مازاد عرضه نسبت به تقاضاست، باید گفت که به معنای واقعی، با توجه به کمبودهای موجود از لحاظ رساندن سطح دانش اقتصاد کشور به وضعیت میانگین، مازادی وجود ندارد. به ویژه کمتر بودن نسبت نیروی کار مرد تحصیلکرده درمقایسه با زنان (۸/۵ درصد درمقابل ۲۲ درصد) و همچنین بیش‌تر بودن نرخ بیکاری زنان تحصیلکرده، حاکی از رقابت شدید زنان برای تصدی مشاغل مرتبط با این سطوح تحصیلی است.

واقعیت‌های فوق، اهمیت ممانعت از تداوم روند فعلی تقاضای آموزش عالی را آشکار می‌کنند.

به این ترتیب، در مجموع، وضعیت ایران در مقایسه با چند کشور مورد بررسی را می‌توان چنین تصویر کرد که مشارکت در آموزش عالی در ایران فاصله بسیار زیادی با میانگین‌های جهانی دارد. این درحالی است که سطح دانش اقتصاد بسیار پایین و نزدیک به مقدار حداقل در بین کشورهای مورد بررسی است. در عین حال در بین این نیروی کار نه چندان کافی، رقابت زنان برای احراز مشاغل روزبه روز بیش‌تر می‌شود و این عامل خود به عنوان یک عامل بازدارنده برای مشارکت مردان در آموزش عالی عمل می‌کند که باعث می‌شود سطح دانش نیروی کار مردان بسیار کندتر ارتقا یابد. لذا چالش‌های اقتصاد ایران بیش از آنکه مازاد نیروی کار تحصیلکرده دانشگاهی باشد، کمبود آن است که البته موانع و نارسایی‌های بازارکار این چالش را به بحران مازاد نیروهای تحصیلکرده دانشگاهی تبدیل کرده است. بروز این چالش‌ها خود ریشه در چالش‌های تقاضای اجتماعی آموزش عالی دارد که در ذیل خواهد آمد.

در طول دو دههٔ اخیر، نسبت پذیرفته شدگان یا تقاضای تأمین شده، از ۲۲/۵ درصد فراتر نرفته و در عین حال نسبت پذیرفته شده به داوطلب در گروه زنان افزایش و در گروه مردان کاهش یافته است.

۱. برای هماهنگی و مقایسه پذیر بودن، حتی الامکان مقدار این شاخص در همان سال‌های مربوط به شاخص اول و در غیر این صورت، آخرین وضعیت آن ذکر شده است.



در کنار این روند کلی، برخی استان‌های محروم در طول دهه هفتاد از نظر رشد سالانه تقاضا صدرنشین بودند و به سرعت خود را به استان‌های برخوردار نزدیک کردند. این پیامد اگر چه از نظر عدالت توزیعی مثبت است، باید توجه داشت که اولاً تعداد معدودی از استان‌ها از این روند بهره‌مند شدند و مهم‌تر این‌که برخی استان‌ها که سوابق آموزشی بیش‌تری داشتند، دارای رشد بسیار کمی بودند. لذا بخشی از توزیع امکانات و اعتبارات و ظرفیتهای آموزش عالی به استان‌های محروم معطوف شد و در عوض از سهم استان‌هایی مثل تهران، اصفهان، فارس و خوزستان که در نوسازی و توسعه آموزش عالی در قبل از انقلاب روند روبه رشدی را طی کردند، کاسته شد.^۱ زمانی این موضوع اهمیت می‌یابد و به یک چالش اساسی مبدل می‌شود که توجه شود علی‌رغم این روند، به دلیل تمرکز امکانات و خدمات در مرکز سیاسی و تقویت روند شهرنشینی، هنوز تقاضای اجتماعی میل شدید به پایتخت دارد.^۲

. -

از دیگر چالش‌های اساسی آموزش عالی در ایران ترکیب نامناسب و بی‌رویه گروه‌های مختلف تحصیلی است؛ بدین ترتیب که میزان افزایش تقاضای آموزش عالی در رشته‌های ریاضی، فنی و تجربی کمتر از میزان افزایش ظرفیت‌های آموزش متوسطه در آن رشته‌ها بوده و بر عکس، کاهش تقاضای آموزش عالی در علوم انسانی کمتر از تعداد کاهش در ظرفیت‌های آموزش متوسطه در این گروه بوده است. علت این امر می‌تواند برنامه‌ریزی و سیاستگذاری متمرکز و تعدد مراجع تصمیم‌گیری موازی و خارج از دانشگاه‌ها باشد.^۳

. - :

پاسخگویی به تقاضای فزاینده آموزش عالی در دو دهه گذشته در اکثر کشورها یکی از چالش‌های اساسی این بخش بوده و راهکار بیش این کشورها توسعه جریان‌های موازی آموزش عالی به صورت تنوع دادن به فعالیت‌ها و تقویت حضور بخش خصوصی بوده است. متأسفانه در آموزش عالی ایران اگرچه در یک دوره نسبتاً کوتاه، تأسیس مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی، دوره‌های نیمه حضوری، شبانه و مؤسسات آموزش عالی وابسته به سایر دستگاه‌های اجرایی، زمینه‌های متنوع سازی این بخش را فراهم کرده، باز هم نسبت پذیرش دولتی در همین دوره هیچ‌گاه از ۱۳/۲ درصد فراتر نرفته است و حتی با توسعه فعالیت دانشگاه آزاد اسلامی از اواخر دهه شصت، به دلایلی از جمله رایگان بودن آموزش عالی دولتی و احتمالاً کیفیت برتر آن، فشار تقاضا برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی همچنان وجود دارد. بدیهی است این چالش، خود ناشی از تمرکز و مدرک‌گرایی نظام اداری و استخدامی کشور و تأکید بر آموزش‌های کلاسیک است.

۱. (اکبری، ۱۳۸۰)

۲. (فراستخواه، ۱۳۸۰)

۳. همان منبع

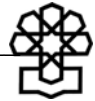


نسبت تقاضای اجتماعی آموزش عالی (تعداد داوطلبان) به گروه سنی متناظر، یا به تعبیری نرخ مشارکت آموزش عالی، طی سال‌های ۷۹-۱۳۷۳ نه تنها افزایش نیافته است بلکه از ۳/۳ درصد به ۳/۲ درصد تنزل یافته است که عامل این تنزل در کاهش نرخ مشارکت مردان از ۳/۷۸ درصد در سال ۱۳۷۳ به ۲/۷۳ درصد در سال ۱۳۷۹ بوده است. در بین گروه‌های سنی مختلف، گروه سنی ۲۰-۲۴ سال بیشترین داوطلبان یا تقاضا را به خود اختصاص داده است؛ لیکن می‌توان ملاحظه کرد که کاهش نرخ مشارکت در طول سال‌های مورد اشاره نیز متعلق به همین گروه سنی (جمعیت در سنین دانشگاهی) بوده است و این نکته بسیار قابل تأمل است.

نسبت ثابت نام به گروه سنی متناظر یا نرخ ثابت نام ناخالص^۱ نیز حاکی از آن است که در طول سال‌های مورد بررسی همواره از نرخ ثابت نام ناخالص مردان کاسته و بر نرخ ثابت نام ناخالص زنان افزوده شده است. علی‌رغم افزایش سهم گروه سنی ۱۸-۲۴ سال در کل متقاضیان مرد، تقاضای آنان به همان نسبت به گروه سنی بالاتر منتقل نشده است و این مسأله نشان می‌دهد که تقاضای آموزش عالی مردان در سال‌های اخیر به تعویق نیفتاده بلکه اصولاً عواملی باعث شده اند که این تقاضا در کلیه گروه‌های سنی کاهش یابد.

اگر به تفاوت نرخ مشارکت زنان و مردان در بازار کار (حتی در بین تحصیلکردگان دانشگاهی) و نیز تفاوت نرخ گذر مقاطع مختلف تحصیلات دانشگاهی (کارشناسی به کارشناسی ارشد و دکتری) (جدول ۴) توجه شود، می‌توان آثار این روند را در بلند مدت به صورت کاهش ذخیره نیروی انسانی تحصیلکرده دانشگاهی در کل نیروی کار کشور پیش بینی کرد. از آنجا که در کل ورودی‌های نظام آموزش عالی، سال به سال درصد بیشتری را زنان تشکیل می‌دهند، ولی در مقابل نرخ مشارکت زنان در بازار کار حدود ۳۰٪ مردان و نرخ گذر آنان به مقطع بالاتر نیز کم‌تر از مردان است، در واقع هر ساله بخش مهمی از نیروهای تربیت شده در آموزش عالی، قشری هستند که نرخ مشارکت کمتری در بازار کار دارند. در نتیجه در بلند مدت سهم نیروی کار دارای تحصیلات عالی در کل نیروی کار کاهش خواهد یافت؛ به ویژه این‌که عامل مهاجرت نیز به این مسئله دامن می‌زند. این واقعیت در کنار واقعیت دیگری که اکنون سهم شاغلان متخصص در کشور در مقایسه با سایر کشورها در حد بسیار پایینی است و همچنین واقعیت‌های دیگری که از روند تحولات اقتصادی برمی‌آیند مبنی بر این‌که در سال‌های آینده به دلیل سیاست‌های تعدیل اقتصادی و محدود کردن بخش دولتی که استخدام‌کننده غالب تحصیلکردگان دانشگاهی است، نسبت شاغلان دارای تحصیلات عالی

۱. اصطلاح نرخ ثابت نام ناخالص معمولاً به نسبت دانشجو (ثابت نام کلیه سال‌ها) به گروه سنی ۱۸-۲۴ سال اطلاق می‌شود؛ ولی در این جا منظور نسبت ثابت نام سال اول به گروه سنی مذکور است.



بازهم کاهش خواهد یافت، مخاطره‌هایی را به سیاستگذاران و برنامه‌ریزان توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی گوشزد می‌کند.

. -

در این شرایط، پیامدهایی چون مهاجرت نیروهای تحصیلکرده، به صورت یک پدیده قهری و اجتناب ناپذیر، برافزایش شکاف بین کشورها در دسترسی به علوم و فناوری کمک می‌کنند. در بسیاری از مطالعات به تأثیر تحولات جهانی از جمله آزادی تجاری در قالب مقررات سازمان تجارت جهانی (WTO)^۱ و سایر قراردادهای، بر افزایش تقاضا برای آموزش عالی تأکید شده است. در نظام جدید اقتصاد جهانی، به دلیل انعطاف و فعال بودن بازار کار بین المللی، شمول خدمات بخش آموزش عالی هر کشور به داخل مرزها محدود نمی‌شود، و بسیاری از کشورها به تربیت نیروی انسانی مورد نیاز برون مرزی اهتمام خواهند داشت. به همین دلیل آموزش، یکی از دوازده بخش خدماتی است که تحت پوشش GTS^۲ قرار دارد.

در چنین شرایطی منافع اقتصادی بین‌المللی، برنامه‌های آموزشی را در کنترل خود خواهند داشت و از طریق رفتار متقاضیان هرآنچه را باید، بر این بخش تحمیل خواهند کرد. نکته ظریف در این است که در شرایط موجود به لحاظ نبود انگیزه کافی برای تحصیلات عالی، واقع به بهره‌مندی کافی از نیروی تربیت شده نیز دل نمی‌توان بست. لذا تهدید ناشی از فقدان مشارکت در آموزش عالی دو چندان می‌شود.

بررسی اخیر OECD نشان می‌دهد که ارزش تجاری خدمات آموزشی مبادله شده در سال ۱۹۹۹ در حدود سی بیلیون دلار بوده است. ضمن این‌که این رقم فقط شامل مبادله دانشجویست و بازار مذکور بسیار وسیع‌تر و در حال رشد است.^۳

آزاد سازی تجاری به پیچیده‌تر شدن مفهوم دسترسی آموزشی انجامیده است. بسیاری از مؤسسات این نیاز را درک کرده‌اند و در بسیاری از کشورها تأمین تقاضا به چالشی بزرگ مبدل شده است. کشورهای درحال توسعه و توسعه نیافته در این مورد در معرض خطر بسیار زیادی هستند؛ زیرا در دنیایی که راه دوام اقتصادی یک کشور یا دسترسی به ثروت‌های هنگفت یا داشتن آموزش‌های تخصصی و مهارت‌های انتقال‌پذیر و بازارپسند است و این دو به عنوان مزیت‌های رقابتی محسوب می‌شوند^۴، افزایش شکاف بین کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته در علوم و فناوری، به منزله یک بمب ساعتی ویران کننده برای این کشورها عمل خواهد کرد. در چنین شرایطی، سیاستگذاری آموزشی بر مبنای ملاحظات اقتصادی و الزامات بودجه بندی نظریه پردازان اقتصاد نئولیبرال، بسیار خطرناک خواهد بود. طبق نظریه اقتصاد نئولیبرال،

1. World Trade Organization
2. General Agreement on Trades in Service
3. (Knight, 2002)

۴. البته طبق نظریه های دیگری، ثروت و درآمد نیز خود منوط به مزیت دوم یعنی دانش تخصصی خواهد بود. لذا مزیت رقابتی فقط از آن کشورهایی خواهد بود که از این نظر تجهیز شده باشند.



اکثر کارکردها از جمله عرضه و تقاضای آموزش عالی را باید به دست نامرئی یا جادویی بازار سپرد و حتی المقدور عدم تمرکز را در پیش گرفت. در سایه این نظریه، در کشورهای درحال توسعه به طور روزافزون توسعه آموزش عالی خصوصی مطرح شده و به عنوان جریانی در کنار آموزش عالی دولتی برای پاسخگویی به تقاضای اجتماعی رواج یافته است؛ درحالی که این خطر نادیده گرفته شده است که با حاکمیت این الگو کسانی که با سطح آموزشی بالاتر، از توانایی پرداخت بیش‌تری برخوردارند، پیش می‌روند و کسانی که دارای یک پایه ضعیف درآمدی هستند، همچنان عقب نگهداشته می‌شوند. ماحصل این راهبرد در سال‌های اخیر، افزایش هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم (هزینه فرصت تحصیل) حتی در نظام‌های مجهز به کمک‌های دولتی و وام‌های دانشجویی بوده است.

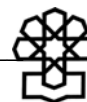
راهکار مقابله با شکاف اقتصادی بین کشورهای درحال توسعه و توسعه یافته، و نقش آموزش عالی در آن باتوجه به جهانی شدن اقتصاد و لزوم دسترسی به بازارهای جهانی، تعریف جدیدی را برای دولت و نقش آن مطرح ساخته است.

از آنجا که دسترسی عمومی‌تر و متعادل‌تر آموزش عالی، هم سنگ دسترسی عمومی به آموزش ابتدایی الزامی است (چرا که آموزش‌های تخصصی و مهارت‌های قابل عرضه و رقابت در بازارهای جهانی صرفاً از طریق سطوح عالی آموزش کسب می‌شوند)، «آموزش پایه» دارای تعریف جدیدی است و کالاهای عمومی در برگیرنده آموزش عالی نیز هستند. در این شرایط، نقش دولت نیز تفاوت اساسی خواهد یافت. (Malbotra, 2000).

نقش دولت در اقتصاد مبتنی بر دانش، ایجاد یک محیط رقابتی است و بنابر تعبیر برخی اقتصاددانان، «کسب دانش یک سرمایه گذاری است و در اقتصاد مبتنی بر دانش، اولین و اصلی ترین نقش دولت این است که به مردم کمک کند تا در خودشان سرمایه‌گذاری کنند» (Davenport, 2000)؛ چرا که «اقتصاد مبتنی بر دانش، مبتنی بر مردم است نه بر فناوری».

مهارت‌های مورد نیاز در یک اقتصاد مبتنی بر دانش (خلاقیت، توانایی ابداع و حل مسائل، توانایی برقراری ارتباط واضح نوشتن و صحبت کردن، مهارت‌های تسلط به زبان خارجی، آگاهی از فرهنگ‌های مختلف، توانایی کار در گروه‌های در حال تغییر (Shifting teams) و مرور مهارت‌های شرکت در کنفرانس‌ها) تقاضا برای نیروی کار را به سمت فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها تغییر می‌دهند.

مؤسسات آموزش عالی، در تولید و انتقال دانش و نیز در تربیت نیروی کار رقابتی و رهبران تجاری و سیاسی، نقشی کلیدی ایفا می‌کنند و فعالیت‌های تحقیق و توسعه دانشگاهی، پیش‌تبان و کمک کننده فناوری و ابداع و نوآوری در بخش‌های دولتی و خصوصی‌اند. لذا دانشگاه‌ها موظف به تدارک امکانات یادگیری و کارآموزی برای همه سطوح شغلی و طبقات جمعیتی هستند که از این لحاظ، تغییر بسیار زیادی را در ساختار جمعیتی دانشجویان ایجاد خواهند کرد. یکی از الزامات این تغییر، بهتر بگوییم، رسالت



جدید بخش آموزش عالی هر کشور این است که راهبردهای مناسب برای افزایش ثبات نام را اتخاذ و از حالت گزینش (elite) خارج کند و در دسترس عموم قرار دهد. (Salmi, 1999).

پرکردن این شکاف - حتی در شرایط کنونی - به سادگی میسر نیست؛ زیرا سیاست‌ها و راهکارهای دو دهه که مبتنی بر نظریه‌های پیش گفته بوده، بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های اساسی در نظام آموزش عالی کشورهای در حال توسعه را متوقف کرده و به تأخیر انداخته است.

علاوه بر (و مهم‌تر از) تغییرات بنیادی در ساختارهای آموزشی، تصحیح کارکردهای بازارکار در جهت جذب دانش‌آموختگان و امکان هدایت تقاضای اجتماعی به سمت اولویت‌های ملی از طریق علائم بازار کار است؛ چرا که در صورت غفلت از آن، صادرکننده نیروی مورد نیاز سایر کشورها و واردکننده علوم و فناوری آن‌ها خواهیم بود و وضعیتی که هم اکنون نیز شاهد آن هستیم، به بحرانی حل ناشدنی تبدیل خواهد شد.

توجه به تحول ساختارهای اشتغال در نظام تولیدی دانش‌بر و خروج از چارچوب‌های منسوخ شده اداری و استخدامی در جهت تصحیح انگیزه‌ها و تشویق به بهره‌مندی از آموزش عالی غیر کلاسیک، از جمله راهکارهای اساسی هستند.^۱

در بررسی روند گذشته و پیش‌بینی آینده تقاضای اجتماعی، چالش‌های زیر تشخیص داده شد:

- که باعث شده در طول دو دهه اخیر نسبت پذیرفته شدگان یا تقاضای تأمین شده، از ۲۲/۵ درصد فراتر نرود و در عین حال نسبت پذیرفته شده به داوطلب در گروه زنان افزایش و در گروه مردان کاهش یابد.
- . به این ترتیب که میزان افزایش تقاضای آموزش عالی در رشته‌های ریاضی، فنی و تجربی کمتر از میزان افزایش ظرفیت‌های آموزش متوسطه در آن رشته‌ها بوده و برعکس، کاهش تقاضای آموزش عالی در علوم انسانی کمتر از تعداد کاهش ظرفیت‌های آموزش متوسطه در این گروه بوده است.
- . حتی با توسعه فعالیت دانشگاه آزاد اسلامی از اواخر دهه شصت و متنوع سازی نسبی خدمات آموزش عالی، به دلایلی از جمله رایگان بودن آموزش عالی دولتی و احتمالاً کیفیت برتر آن، فشار تقاضا برای ورود به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی همچنان وجود دارد.
- . نسبت تقاضای اجتماعی آموزش عالی (تعداد داوطلبان) به گروه سنی متناظر یا به تعبیری نرخ مشارکت آموزش عالی طی سال‌های ۷۹-۱۳۷۳ نه تنها افزایش نیافته، بلکه از ۳/۳ درصد به ۳/۲ درصد کاهش پیدا کرده است. عامل این تنزل نیز در کاهش

۱. برای رعایت اختصار، خوانندگان علاقه‌مند را به راهکارهای ارائه شده در (قارون-ب-۱۳۸۰) و (وحیدی، ۱۳۸۰) ارجاع می‌دهیم.



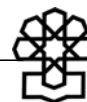
نرخ مشارکت مردان از ۲/۷۸ درصد در سال ۱۳۷۳ به ۲/۷۳ درصد در سال ۱۳۷۹ بوده است. در ضمن، علی‌رغم افزایش سهم گروه سنی ۱۸-۲۴ سال در کل متقاضیان مرد، تقاضای آنان به همان نسبت به گروه سنی بالاتر منتقل نشده است، و این مسأله نشان می‌دهد که تقاضای آموزش عالی مردان در سال‌های اخیر به تعویق نیفتاده، بلکه اصولاً عواملی باعث شده اند که این تقاضا در کلیه گروه‌های سنی کاهش یابد. پیامدهای تداوم این روند به لحاظ شرایط داخلی و بین‌المللی عبارتند از:

- باتوجه به تفاوت نرخ مشارکت زنان و مردان در بازار کار و نیز تفاوت نرخ گذر مقاطع مختلف تحصیلات دانشگاهی، آثار این روند در بلند مدت به صورت کاهش ذخیره نیروی انسانی تحصیلکرده دانشگاهی در کل نیروی کار کشور است. در نتیجه، در بلند مدت سهم نیروی کار دارای تحصیلات عالی در کل نیروی کار کاهش خواهد یافت.

- کمبود ذخیره نیروی متخصص در بلند مدت به همراه تشدید مهاجرت آنان به افزایش شکاف بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته منجر خواهد شد و در روند قهری آزادسازی تجاری خدمات آموزش عالی در سطح بین‌المللی به منزله بمب ساعتی برای آنان عمل خواهد کرد. در چنین شرایطی، منافع اقتصادی بین‌المللی، برنامه‌های آموزشی را در کنترل خود خواهند داشت و از طریق رفتار متقاضیان هرآنچه را باید، بر این بخش تحمیل خواهند کرد. در شرایط موجود، به لحاظ نبود انگیزه کافی برای تحصیلات عالی، در واقع به بهره‌مندی کافی از نیروی تربیت شده نیز دل نمی‌توان بست. لذا تهدید ناشی از عدم مشارکت در آموزش عالی دو چندان می‌شود.

با توجه به جهانی شدن اقتصاد و لزوم دسترسی به بازارهای جهانی، تعریف جدیدی برای دولت و نقش آن مطرح شده است. وظیفه دولت در شرایط خطیر برشمرده شده، این است که:

- دسترسی عمومی تر و متعادل‌تر آموزش عالی، هم سنگ دسترسی عمومی به آموزش ابتدایی الزامی است (چرا که آموزش‌های تخصصی و مهارت‌های قابل عرضه و رقابت در بازارهای جهانی صرفاً از طریق سطوح عالی آموزش کسب می‌شوند)، «آموزش پایه» دارای تعریف جدیدی است و کالاهای عمومی در برگیرنده آموزش عالی نیز هستند. اولین و اصلی‌ترین نقش دولت این است که با ایجاد محیط رقابتی به مردم کمک کند تا در خودشان سرمایه‌گذاری کنند؛ چرا که «اقتصاد مبتنی بر دانش، مبتنی بر مردم است نه بر فناوری».



علاوه بر (و مهمتر از) تغییرات بنیادی در ساختارهای آموزشی، تصحیح کارکردهای بازارکار در جهت جذب دانش آموختگان و امکان هدایت تقاضای اجتماعی به سمت اولویتهای ملی از طریق علائم بازار کار است.

			/		
%۵	۶۰۶۱۷۸	۶۳۰۲۳۵	%۵/۵	۸۲۵۲۹۲	۸۷۰۶۱۸
%۱۰	۵۸۶۷۱۹	۶۴۸۰۰۶	%۶	۸۶۸۷۱۹	۹۲۱۵۴۲
۱۴	۵۷۳۵۹۹	۶۶۴۶۷۹	۱۱	۸۷۷۳۰۳	۹۸۱۶۰۷

(-)

		/
۳۳/۰۰	۵۸/۰۰	نرخ گذر متوسط (درصد)
۷۰/۰۰	۷۲/۰۰	نرخ ماندگاری سال آخر متوسطه (درصد)
۵۵/۳۹	۵۷/۴۴	نرخ مشارکت دانش آموزان هیجده ساله در آموزش عالی
۶۱/۴۲	۱۰/۸۰	نرخ مشارکت در بازار کار
۱۰/۴۰	۱۲/۰۸	نرخ پذیرش در آموزش عالی
۱۲/۷۰	۶/۵۰	نرخ گذر کارشناسی به کارشناسی ارشد
۲۱/۰۰	۳۲/۰۰	نرخ گذر کارشناسی ارشد به دکتری



- آمار آموزش عالی ایران، مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی، ۶۲-۱۳۶۱
۱. آمار آموزش عالی ایران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، سال‌های مختلف.
 ۲. آمار آموزش و پرورش، وزارت آموزش و پرورش، دفتر خدمات ماشینی، سال‌های مختلف
 ۳. اکبری، نعمت‌الله «تحلیل رابطه فضایی و برآورد تقاضای اجتماعی آموزش عالی در دوره ۸۸-۱۳۸۰» ردیف موضوعی ۵/۴ طرح جامع نیازسنجی و توسعه منابع انسانی، خرداد ۱۳۸۰.
 ۴. بلانت، دان و مارک جکسون، «اقتصادکار و نیروی انسانی؛ انتخاب در بازارهای کار»، ترجمه دکتر محسن رنایی، انتشارات فلاحت ایران، اصفهان، ۱۳۷۳.
 ۵. قارون، معصومه، (الف) «برآورد تقاضای اجتماعی آموزش عالی در دوره ۸۸-۱۳۸۰» ردیف موضوعی ۵/۱ طرح جامع نیازسنجی و توسعه منابع انسانی، مرداد ۱۳۸۰.
 ۶. قارون، معصومه، (ب) «تحلیل و برآورد تقاضای اجتماعی آموزش عالی در دوره ۸۸-۱۳۸۰» گزارش شماره ۵ طرح جامع نیازسنجی و توسعه منابع انسانی، بهمن ۱۳۸۰.
 ۷. مهریار، هوشنگ، «تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در ایران: عوامل مؤثر و پیامدهای احتمالی» ۵/۴ طرح جامع نیازسنجی و توسعه منابع انسانی، اسفند ۱۳۷۹.
 ۸. وحیدی، پردیخت، «سیاست و رویکرد های بازار، یک بررسی مقایسه ای با تأکید بر ایران»، طرح جامع نیازسنجی و توسعه منابع انسانی، خرداد ۱۳۸۰.

1. Campbell, R. and Siegel, B.(1967). The Demand for Higher Education in the united States,1919-1964, Economics Letters, 57, 482 - 494.
2. Card, David, and Thomas Lemieux, "Dropout and Enrollment Trends in The post - war period: what went wrong in the 1970s?" NBER(National Board of Educational Research) working paper, Apr. 2000.
3. Christiansen, Sandra, et.al., "Factors Affecting College Affendance", Journal of Human Resources, vol. 10, spring 1975.
4. Clowes, Darrel. A., Dennis E. Hinkle, and John C.Smart, "Enrollment patterns in postsecondary Education, 1961 - 1982, Journal of Higher Education, 57(2), March / Aprill 1986, p.121-33. IN:[becker,1990].
5. Duchesne, I and W. Honneman, "The Demand for Higher Education in Belgium", Economics of Education Review, vol. 17, No.2, pp.211-218, 1998.
6. Frances, Carol. "The Economic out look for Higher Education", AAHE Bulletin, 37(4), Dec. 1985, p.3-6. . IN:[becker,1990]. IN:[becker,1990].
7. Hight, J.(1975), The Demand for Higher Education in the US, 1927 - 1972; The Public and private institutions., Journal of Human Resources, 10,513 - 520.
8. Kane, Thomas J., "college Entry by Blacks since 1970: The Role of college costs, Family Background, and The Returns to Education". Journal of political Economy, vol. 102, october 1994, pp. 878-911.
9. Knight,jane "The impact of trade liberalization on higher education:policy implications",university of Toronto,sep.2002.
10. Malbotran,Kamal,"educational priorities and challenges in the context of globalisation, Prospects, vol.30,No.3,sep.2000,pp.363-370.
11. NSB (National Science Board) "Master plan policy paper No. 1: Enrollment", washington state Higher Education coordinating Board, Feb. 1999.



:

: چالش‌های تقاضای اجتماعی آموزش عالی در ایران

: معصومه قارون

: دفتر مطالعات فرهنگی

: یوسف محمدنژاد

: دفتر مطالعات فرهنگی

:

آموزش عالی (Higher Education)

تقاضای اجتماعی (Social Demand)

:

در انتهای گزارش ذکر شده است.